

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)  
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

رستاخیز سخن در بوستان

دکتر کاووس حسن لی\*  
دانشگاه شیراز

چکیده

بوستان سعدی یکی از ارزشمندترین کتاب‌های اخلاقی و آموزشی است. بگونه‌ای که آن را جهان مطلوب سعدی دانسته‌اند، اما جنبه اخلاقی و تعلیمی این کتاب، از ارزش‌های هنری و زیبایی‌های ادبی آن نکاسته است.

سعدی با آگاهی درست از ظرفیت‌های زبان فارسی و با شناخت کامل از ویژگی‌ها، به طبیعی‌ترین شیوه، تقلید ناپذیرترین شعر فارسی را آفریده است. او در بوستان خویش، افزون بر آنکه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را، به شیرینی، باز نموده است، کلام خود را نیز با آرایه‌های شایسته، به شیوایی و فریبایی، آراسته و با ترفندهای مناسب ادبی، در سخن خود رستاخیز ادبی برپا کرده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. بوستان ۲. جهان مطلوب سعدی ۳. زیبایی‌شناسی ۴. آرایه‌های ادبی ۵. به‌گزینی واژه‌ها ۶. صورت‌های شاعرانه خیال ۷. نتیجه‌گیری هنری ۸. آشنایی‌زدایی.

۱. مقدمه

سعدی شناسان و دوستداران او، همواره بوستان را در جایگاه یک کتاب اخلاقی و آموزشی نگریسته و آن را جهان مطلوب سعدی (یوسفی، ۱۷: ۱۳۷۵) دانسته‌اند. و برآستی هم سعدی مدینه فاضله‌ای را که می‌جسته در بوستان تصویر کرده است... و در تصویر این مدینه فاضله دایم از تجربه‌ها، سرگذشت‌ها و روایات گذشتگان یاد می‌کند... (همان) و تصویر آن جهان نورانی در قالب حکایت‌هایی شیرین چنان نغز و دلفریب جلوه کرده است که بر بیشتر زیبایی‌های هنری و شگردهای شاعرانه این اثر سایه افکنده است. به همین رو هنرنمایی‌های سعدی در رستاخیز سخن کمتر به چشم و زبان نویسندگان آمده است. به بیانی دیگر چیرگی معنی در بوستان سعدی، توجه بسیاری از خوانندگان آثار سعدی را از دقت در زیبایی‌های هنری این اثر باز داشته است.<sup>۱</sup>

این نگاه فراگیر آن گونه است که در روند سعدی‌پژوهی و در بررسی موضوعی نوشته‌ها، کمترین مقاله‌ها در پیوند با موضوع زیبایی‌شناسی آثار سعدی به نگارش درآمده است.<sup>۲</sup> این بنده در مقدمه کتاب فرهنگ سعدی پژوهی<sup>۳</sup> با نمودار و عدد و رقم این ادعا را ثابت کرده‌ام (حسن‌لی، ۱۸-۱۶: ۱۳۸۰).

هنر سعدی این است که از سنگلاخ تکلف و تصنع زمان خود بیرون آمد، بدون آنکه سخنش از آرایه‌های مناسب و در خور خالی بماند.

سعدی در بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی بر خلاف بسیاری دیگر از سخن‌سرایان، اندازه نگه داشته است و همین ویژگی باعث شده است که سخن او در اروپا بسیار مورد توجه قرار گیرد.<sup>۴</sup> زبان‌های اروپایی به اندازه زبان فارسی به

\* استادیار بخش ادبیات فارسی

صنعت‌پردازی آمیخته نشده و ذوق آنان شعرهای پیچیده را نمی‌پسندد، از سوی دیگر بسیاری از صنایع ادبی- بویژه آرایه های لفظی- در گذر از ترجمه رنگ می‌بازند و خاصیت خود را از دست می‌دهند. اما عروس سخن سعدی که بدون این پیرایه‌ها و آرایه‌ها، زیباست با عبور از کوچه‌های ترجمه، و با ورود به زبان‌های دیگر همچنان زیبا و دلنشین جلوه می‌کند. بی‌گمان کسی که بتواند بدون استعانت از آرایه‌ها و بدون کمک گرفتن از تشبیهات و استعارات و ... شعر ناب بیافریند از توان‌ترین خداوندان سخن است.

سعدی با آگاهی از تمام امکانات و ظرفیت‌های زبانی و با شناخت راست و درست از ویژگی‌های روانشناسی واژه‌ها و ترکیب‌ها، دست به آفرینش شگفتی می‌زند و تقلید ناپذیرترین شعرها را می‌سراید که به درستی به "سهل ممتنع" نام برآورده است.

برخی از معاصران نیز با پیروی از دیدگاه‌های تازه نقد ادبی و بدون درک درست از زیبایی‌شناسی گذشته ادب پارسی، هنگامی که در جستجوی فضایی مه‌آلود، مبهم و تاریک در شعر سعدی ناکام می‌مانند، آن را نظم‌ی خالی از جوهره‌های شعری می‌پندارند، (خویی، ۱۳۵۶). غافل از اینکه همین سادگی و روانی شگفت‌انگیز، خود نشان روشنی از چیرگی‌های بی‌چون و چرای سعدی در بهره‌گیری از واژه‌ها و ترکیب‌هاست.

## ۲. زیبایی‌های شاعرانه

در این نوشته برآنم تا برخی از زیبایی‌های شاعرانه این کتاب را بنمایانم تا باز هم دیده شود، سعدی با آنکه بلندترین مضمون‌های معنوی و ژرف‌ترین نکته‌های اجتماعی را باز می‌گوید، از دیدگاه هنری و زیبایی‌شناسی نیز به عنوان "استاد مسلم سخن" به شایستگی بر ستیغ شعر فارسی ایستاده است.

### ۲.۱. به‌گزینی واژه‌ها

یکی از شکردهای شیرین سعدی، به‌گزینی واژه‌ها و ترکیب‌هاست. ذوق سلیم او در عین آنکه حکایت‌ها را به روانی و شیوایی می‌پردازد، شایسته‌ترین واژه‌ها را نیز در پیوند با هم برمی‌گزیند و آنها را چون مرواریدهای مناسبی در رشته سخن می‌کشد. در داستان حاتم طایی (باب دوم بوستان) می‌خوانیم:

زمین مرده و ابرگریبان بر او صبا کرده بار دگر جان در او  
به منزلگه حاتم آمد فرود برآسود چون تشنه بر زنده رود (ب: ۱۳۷۹)

در این دو بیت - بجز اینکه تصویر زیبا و زنده‌ای از بارندگی دیده می‌شود- واژه‌های "مرده، گریبان، جان، فرود، تشنه و زنده" به شایستگی با هم در پیوسته‌اند تا بر آهنگ معنوی بیت بیفزایند. اما آنچه از این هم زیباتر رخ نموده است واژه "زنده‌رود" است. شاعر می‌توانست مثلاً به جای "زنده" واژه "آشنای طرف" را به کار برد و بگوید "برآسود چون تشنه بر طرف رود" اما می‌بینیم که پیوند واژه "زنده" با واژه‌های دیگر این دو بیت بویژه تقابل آن با زمین مرده چگونه بیت را برکشیده است. و بخش عمده واژه "فرود" (رود) با "تشنه" و "زنده رود" در پیوند است. سعدی بی‌گمان فعل "فرود آمدن" را برای همین منظور برگزیده است.

همچنین است پیوند واژه‌های "بر"، "شاخ"، "طوبا"، "تخم" و "نکاشت" در بیت زیر:  
بر از شاخ طوبا کسی بر نداشت که امروز تخم ارادت نکاشت (ب: ۲۳۱۶)

همچنین است عبارت کنایی "بر یخ نوشتن" در بیت زیر و پیوند آن با "برفاب" در مصراع نخست:  
به برفاب رحمت مکن بر خسیس چو کردی مکافات بر یخ نویس (ب: ۲۲۴۷)

شاعر می‌توانست مقصود خود را که "بیهودگی کردار" است- با عبارت‌ها و جمله‌های دیگری نیز بیان کند، اما بهترین عبارت ممکن را برای سخن خود برگزیده است تا با آن رستاخیز دیگری در کلام ایجاد کند.  
همچنین است عبارت کنایی "سرمه در چشم خاک شدن" در مصراع دوم بیت زیر و پیوند آن با "سرمه و چشم" در مصراع نخست:

- بکن سرمه غفلت از چشم پاک  
که فرداشوی سرمه در چشم خاک (ب: ۳۷۰۵)
- همچنین است واژه های "شبنم"، "مهر" (ایهام تناسب)، "آسمان" و "عیوق" در بیت زیر و بویژه به گزینی واژه "مهر" قابل توجه است:
- چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد  
به مهر آسمانش به عیوق برسد (ب: ۲۳۵۰)
- در بیت زیر نیز شاعر به تناسب فعل "فروشستن" و واژه "چشم" در مصراع دوم، آفتاب را به "چشمه" ای مانند کرده است و آن را برای آفتاب برگزیده است:
- دممی رفت تا چشمه آفتاب  
ز چشم خلائق فرو شست خواب (ب: ۲۳۰۴)
- در بیت زیر فعل "خورد" (در معنی دوم) با واژه های "سفره" و "روزه" در پیوسته است و نسخه بدل "برد" را (به جای "خورد") از رونق انداخته است:
- زمن پرس فرسوده روزگار  
که بر سفره حسرت خورد روزه دار (ب: ۳۲۱۱)
- در بیت بالا، هم نشینی شایسته حروف "س" و "ز" و پیوند خوش آهنگ واژه‌ها بر زیبایی بیت افزوده است. در بیت زیر شاعر می‌توانست به جای "موج"، واژه دیگری، از جمله "فوج" را بیاورد، اما در پیوند با "دریا"، موج را به‌گزینی کرده و به لشکر نسبت داده است:
- به خدمت نهادند سر بر زمین  
چو دریا شد از موج لشکر، زمین (ب: ۸۷۲)
- در بیت زیر استعاره گرفتن از "عقد" برای مهره‌ها و استخوان‌های گردن یا دندان‌ها، در مصراع نخست، و مانند کردن "دندان" به "گوهر" در مصراع دوم، برای پیوند دادن با "عقد"، از به‌گزینی‌های دیگر سعدی است:
- به خاک اندرش عقد بگسیخته  
گهرهای دندان فرو ریخته (ب: ۹۶۱)
- همچنین است "لعل" و "پیروزه"، در مصراع دوم بیت زیر و پیوند آنها با "لعل" و "پیروزه" در مصراع نخست:
- نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ  
گل لعل در شاخ پیروزه رنگ (ب: ۳۶)
- در دو بیت زیر به‌گزینی صفت "شکرلب" برای جوان در پیوند با نی (یادآور نی شکر) و تشبیه ایهامی زیبایی که در مصراع دوم نهفته است، سخن را بر کشیده است، ایهام در مصراع دوم:
- الف: مانند نی که در آتش زود می سوزد.  
ب: مانند نی که با آواز خود دل‌ها را به آتش می‌کشد.
- شکرلب جوانی نی‌آموختی  
که دل‌ها در آتش چو نی سوختی (ب: ۱۹۲۱)
- در بیت زیر فعل "کشیدن" بسیار مناسب‌گزینش شده است؛ این فعل هر چند بخش دوم فعل مرکب "سختی کشیدن" (رنج کشیدن) است، اما در پیوند با "قدم‌های سست" بسیار خوب نشسته است، انگار سعدی خواسته است بگوید: او از گرسنگی و ضعفی قدم‌های سست خود را به سختی روی زمین می‌کشد:
- شبانگه یکی بر درش لقمه جست  
ز سختی کشیدن قدم‌هاش سست (ب: ۱۳۱۰)
- در بیت سوم از حکایت‌های زیر، حسن‌گزینش واژه "استخوان" به جای "شانه" در پیوند با واژه "سگ" را می‌بینیم:
- مرا حاجتی شانه‌ی عاج داد  
که رحمت بر اخلاق حجاج داد  
شنیدم که باری سگم خوانده بود  
که از من به نوعی دلش مانده بود  
بینداختم شانه کاین استخوان  
نمی‌باید، دیگرم سگ مخوان (ب: ۲-۳ ۷۳۱)
- همچنین ترکیب "سنگدل" در پیوند با "سنگ" به شکم بستن و "قلم شدن" (شکستن) دست در پیوند با "قلم زن" (نویسنده) در بیت‌های زیر به‌گزینی شده‌اند:
- بجز سنگدل کی کند معده تنگ  
چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ (ب: ۵۷۷)
- قلم زن که بدکرد با زیر دست  
قلم بهتر او را به شمشیر دست (ب: ۱۶۱۹)
- سعدی با شناخت راست و درست از توش و توان واژه‌ها و کارکرد هر کدام از آنها در ذهن آدمی، با چیره دستی و استادی تمام، در سروده‌های خود، رشته‌ای از پیوند معانی و گونه‌ای از هماهنگی معنوی پدید آورده است، تا با این ترنم شاعرانه، سخن خود را به شیرینی در جان خواننده جاری سازد.

این چنین است که گاهی با تقابل واژه‌ها و هم‌نشین کردن آنها با هم سخن خود را به گونه‌ای دیگر آراسته است: در دو بیت زیر (از باب چهارم) هیچ کدام از واژه‌های "شیرین، تند، تلخ و ترش" در معنای واقعی خود به کار نرفته است اما سعدی با ایهام تناسب یا ایهام تضاد آنها را به هم در پیوسته است تا سخن خود را بیاراید.

به شیرین زبانی توان برد گوی  
تو شیرین زبانی ز سعدی بگیری  
که پیوسته تلخی برد تند خوی  
ترش روی را گو به تلخی بمیر (ب: ۸-۲۱۷۷)

همچنین است:

جهان سوز و بی‌رحمت و خیره کش  
گه از دیدن عیش شیرین خلق  
گهش جنگ با عالم خیره کش  
ترش روی بهتر کند سرزنش  
ز تلخیش روی جهانی ترش (ب: ۵۷۷)  
فرو می‌شدی آب تلخش به حلق (ب: ۹۳۴)  
گه از بخت شوریده رویش ترش (ب: ۹۳۵)  
که یاران خوش طبع شیرین‌منش (ب: ۹۰۴)

شاعر می‌توانست به جای واژه‌های مورد نظر واژه‌های مترادف دیگری به کار گیرد. مثلاً در بیت اخیر به جای "شیرین منش" ترکیب آشنای "نیکو منش" را به کار برد، اما برای ایجاد تقابل، تناسب و پیوند، واژه بهتر را برگزیده و کلام را شاعرانه‌تر کرده است. گاهی نیز این آرایش با ایهام تضاد یا تقابل‌های پارادوکسی انجام گرفته است: چنانچه در بیت‌های زیر "روشنایی" را - به استعاره از کودک - در تقابل با "تاریکی"، "شب" را در تقابل با "روز" "پراکنده" را در تقابل با "مجموع" و ... به کار برده است.

ز هر خیمه پرسید و هر سو شتافت  
قضا روزگاری ز من در ربود  
اگر ابلهی مشک را گنده گفت  
گر آینه از آه گردد سیاه  
چنان سایه گسترده بر عالمی  
سخن‌های منکر به معروف گفت  
یکی پارسا سیرت حق پرست  
سمر هوشمندش چنان خیره کرد  
تو بر روی دریا قدم چون زنی  
معرف به دل‌داری آمد برش  
به دست وزبان منع کردش که دور  
که فردا شود بر کهن میزبان  
به تاریکی آن روشنایی بیافت (ب: ۱۵۱۱)  
که هر روزی از وی شبی قدر بود (ب: ۳۶۳۲)  
تو مجموع باش او پراکنده گفت (ب: ۲۴۴۱)  
شود روشن آینه دل به آه (ب: ۳۸۶۵)  
که زالی نیندیشد از رستمی (ب: ۱۴۷)  
که یک دم چرا غافل از وی بخت (ب: ۲۲۲۷)  
فتادش یکی خشت زرین به دست  
که سودا دل روشنش تیره کرد (ب: ۷-۳۶۸۶)  
چو مردان که بر خشک تر دامنی (ب: ۱۸۵۰)  
که دستار قاضی نهد بر سرش  
منه بر سرم پای بند غرور  
به دستار پنجه گرم سرگران (ب: ۸-۲۰۹۶)

برای نمونه چنانچه به بیت‌های اخیر بنگریم، می‌بینیم سعدی در بیت ۱۴۷ به جای "ضعیف" و "قوی"، "زال" و "رستم" را به تناسب برگزیده است و در بیت ۲۲۲۷ در تقابل با معروف (معروف کرخی - یکی از عرفای قرن دوم) سخن‌های "منکر" را برگزیده است.

در بیت‌های ۷-۳۶۸۶ نیز با ترکیب "خشت زرین" و نیز گزینش واژه "سودا" در معنی وسوسه‌های درونی در تقابل با روشنی و تناسب با "تیره" سخن خود را برکشیده است. در بیت ۱۸۵۰ پارادوکس "تردامنی بر خشکی" و تقابل "مرد" با "زن" (در فعل "زنی" - در معنی غیر مقصود) همین راه را رفته است. در سه بیت پایانی (۸-۲۰۹۶) بجز تناسب دست (در دستار)، پا (در پای‌بند) و سر، گزینش ترکیب "پای‌بند" برای "دستار" که بر سر بسته می‌شود و گزینش فعل "سرگران شدن" در معنی "مغرور شدن" با توجه به اینکه دستار بر سر بسته می‌شود و سر را سنگین می‌کند، قابل توجه است. البته گاهی این پیوندها بسیار پنهان است و دریافت آنها نیاز به درنگ بیشتر دارد، برای نمونه دو بیت زیر را بازنگری می‌کنیم:

کشد تیر پیکار و تیغ ستم  
عرب را که در دجله باشد قعود  
به یک بار و بوی دهن دم به دم (ب: ۹۱۵)  
چه غم دارد از تشنگان زرود (ب: ۳۳۹۸)

انتخاب ترکیب "دم به دم" در مصراع دوم بیت نخست، با توجه به معنی دیگر دم (خون) و پیوند آن با "تیر پیکار" و "تیغ ستم" در مصراع نخست با درنگ دریافت می‌شود و نیز گزینش واژه "زرد" (نام محلی بی آب در مکه) و ارتباط بخش عمده این واژه (رود) با "دجله" و "تشنه" در بیت، چندان آشکار نیست. گاهی نیز این به‌گزینی به‌گونه‌ای صورت می‌پذیرد که در آرایه‌های ادبی به "استخدام" نام برآورده است، مانند واژه "برگ" در بیت‌های زیر که در پیوند با درخت به معنی برگ درخت و در پیوند با شخص به معنی "ساز و سامان و دارایی" است:

قوی بازوان سست و درمانده سخت (ب: ۶۱۲)	چو درویش، بی برگ دیدم درخت
ولیکن فرو مانده بی برگ سخت (ب: ۳۱۳)	به هیکل قوی چون تناور درخت
که بی برگ از این بیش نتوان نشست (ب: ۳۹۰۹)	چو شاخ برهنه برآریم دست

همچنین است فعل "نواختن" در بیت زیر و پیوند دو سویه آن با "خلق" و "چنگ":

چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت (ب: ۱۴۱۶)	شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت
---	----------------------------

و واژه "فتنه" در ابیات زیر:

بدو گفتم ای سرو پیش تو پست	مر او را چو دیدم سر از خواب مست
بیا و می لعل نوشین بیار	چه می خسبی ای فتنه روزگار
مرا فتنه خوانی و گویی مخفت (ب: ۵-۵۳۲)	نگه کرد شوریده از خواب و گفت

به‌گزینی واژه‌ها را در بوستان از دیدگاهی دیگر نیز می‌توان تشخیص داد و آن وجه موسیقایی کلام است. هم‌حروفی واژه‌ها، از آن جمله است. از میان، نمونه‌های گوناگون به چند بیت اشاره می‌شود:

چنان صبرش از شیر خامش کند	چو باز آمد از راه خشم و ستیز
که پستان شیرش فرامش کند (هم‌حروفی "ش")	
به شمشیر زن گفت خونش بریز	
(هم‌حروفی "ش" و "ز")	
برون کرد دشنه چوتشنه زبان (هم‌حروفی "ش")	به خون تشنه جلاد نامهربان
خدایا بهل کـردمش خون خویش	شنیدم که گفت از دل تنگ ریش
(هم‌حروفی "ش") (ب: ۳۰-۲۳۲۸)	
که در پای کمتر کسی خاک شد	از این خاکدان بنده ای پاک شد
(هم‌حروفی "گ") (ب: ۲۴۹۴)	

## ۲.۲. صورت‌های شاعرانه خیال

برای پیش‌گیری از درازی سخن، میدان واژه‌ها را و می‌نهیم و نگاهی به صور خیال (تصویرها و توصیفات شاعرانه) در بوستان می‌افکنیم.

همان‌گونه که پیش از این به اشاره گذشت، سعدی، استاد مسلم سخن، در بوستان نیز همچنان سراینده‌ای چیره دست و شاعری شیرین‌کار است. بر خلاف نظر برخی که بوستان را تنها منظومه‌ای اخلاقی پنداشته‌اند<sup>۵</sup> و آن را از جلوه‌های شاعرانه خالی می‌دانند، نگاهی گذرا به صورت‌های شاعرانه خیال در کتاب بوستان به سادگی این سخن را از اعتبار می‌اندازد.

در نقد زیبایی‌شناسی همواره باید به معیارهای زیبایی‌شناسی سنتی و زمان شاعر توجه داشت. به عنوان نمونه، سعدی در ضمن حکایت "بت سومنات" طلوع آفتاب را با زبانی هنری و بیانی شاعرانه، این‌گونه تصویر می‌کند:

خطیب سیه پوش شب بی خلاف	برآهیخت شمشیر روز از غلاف
فتاد آتش صبح در سوخته	به یسک دم جهانی شدد افروخته
تو گفستی که در خطبه زنگبار	ز یک گوشه ناگه در آمد تار (ب: ۱۴-۳۵۱۲)

همچنین است تصویر "پیری" در چند بیت زیر و استعاره‌ها و کنایه‌های زیبایی که آفریده شده است:

نزید مرا بسا جوانان چمید	که بر عارضم صبح پیری دمید
--------------------------	---------------------------

چو بر سر نشست از بزرگی غبار  
دگر چشم عیشش جوانی مدار  
مرا برف بارید بر پر زاغ  
نشاید چو بلبیل تماشای باغ  
هوس پختن از کودک نا تمام  
چنان زشت نبود که از پیر خام (ب: ۳۶۱۰ - ۳۵۹۶)  
علاوه بر زیبایی های دیگر، در بیت اخیر "تقابل" پختن (هوس پختن) و "خام" (پیر خام) بر آراستگی بیت افزوده است.

همچنین است وصف "پیری" در بیتی دیگر (توصیف یکی از دوستان پیر سعدی است).  
چو کوه سپیدش سر از برف موی  
دوان آبش از برف پیروی به روی (ب: ۲۵۳۸)  
و باز هم در وصف پیری:

در ایمن غایتم رشت باید کفن  
که مویم چو پنبه است و دوکم بدن (ب: ۴۱۷)  
در جایی دیگر در وصف تیغ سرتراشی سروده است:  
ز سر تیزی آن آهنین دل که بود  
به مویی که کرد از نکویش کم  
شیخ به جای اینکه بگوید تیغ سلمانی موی سر پری رخ را کوتاه کرد، گفته است: "به عیب پری رخ زبان برگشاد" و به جای اینکه بگوید تیغ را تا کردند و در دستهای نهادند (غلاف کردند)، گفته است: "نهادند حالی سرش در شکم" و آن هم به جرم اینکه مویی از نیکویی پری رخ کم کرد. بجز اینها صفت "آهنین دل" برای "تیغ" نیز از گزینش های مناسب است.

تشبیه "پر خوردن" به "عصای کلیم" در بسیار خواری و به "زنبیل وصله دار گدایان" در رنگارنگی در ابیات زیر، بویژه با توجه به فضای داستان تشبیه جالبی است:

عصای کلیمند بسیار خوار  
بسه ظاهر چنین زرد روی و نزار (ب: ۲۲۶۹)  
شکم تا سراکنده از لقمه تنگ  
چو زنبیل در یوزه هفتاد رنگ (ب: ۲۲۷۳)  
ارتباط "غبار" با "باران" و تشبیه "گناه" به "غبار" و "رحمت" به "باران"، تصویر شایسته ای ساخته و به دو بیت زیر لطف ویژه ای بخشیده است:

ز مسکینی ام روی در خاک رفت  
غبار گناهم بر افلاک رفت  
تو یک نوبت ای ابر رحمت بیار  
که در پیش باران نباید غبار (ب: ۳۹۶۰-۱)  
ارتباط "باد"، "تف"، "دیگ"، "جوشیدن"، "طعام" و "خام" در دو بیت زیر تصویری دیگر آفریده است:

اگر باد سرد نفس بگذرد  
تف معده جان در خروش آورد  
و گر دیگ معده نجوشد طعام  
تن نازنین را شود کار خام (ب: ۳۴۵۵-۶)  
چند گونه تصویر دیگر را بدون توضیح باز می نگریم:

زمین از تب لرززه آمد ستوه  
فرو کوفت بر دامنش میخ کوه (ب: ۳۴)  
کسان شهد نوشند و مرغ و بره  
مرا روی نمان می نبیند تره (ب: ۹۸۶)  
خردمند طبعمان منت شناس  
بسدوزند نعمت به میخ سپاس (ب: ۳۳۵۸)  
اگر نیستی سعی جاسوس گوش  
خبرکسی رسیدی به سلطان هوش (ب: ۳۴۷۱)  
خیالش چنان بر سر آشوب کرد  
که بام دماغش لگدکوب کرد (ب: ۱۸۸۸)  
حقیقت سیرایی است آراسته  
هوی و هوس گردد برخاسته  
نبینی که جایی که برخاست گرد  
بزرگان چو خور در حجاب اوفتند  
برون آید از زیر ابر آفتاب  
یکی سفله را ده درم بر من است  
همه شب پریشان از او حال من

بکورد از سخن‌های خاطرپریش  
درون دلم چون در خانه ریش  
ندانسته از دفتر دین الف  
نخواننده بجز باب لاینصرف (ب: ۷-۱۱۸۴)

چنانچه یک بار دیگر به چند بیت اخیر بنگریم، می‌بینیم که در بیت ۱۱۸۵ گزینش 'سایه' برای مرد طلبکار با توجه به اینکه سایه از نظر روانی تاریکی و سیاهی را به ذهن متبادر می‌کند، گزینشی شایسته است. و در بیت ۱۱۸۶ به گونه‌ای موجز و زیبا تصویر طلبکار، که هم در خانه و هم دل شخص بدهکار را زخم کرده، ترسیم شده است. و بالاخره در بیت پایانی با پیوند واژه‌های متناسب 'ندانسته، دفتر، الف، نخوانده و باب لاینصرف' به شکلی هنرمندانه شخص طلبکار را نکوهیده است. یادآوری می‌نماید که 'لاینصرف' در اصطلاح نحوی اسمی است که تنوین و کسره نمی‌پذیرد و در اینجا مقصود کسی است که از رأی خود متصرف نمی‌شود. یکی از گونه‌های زنده استعاره، جاندارانگاری (صنعت تشخیص) است. بویژه هنگامی که برای مفاهیم انتزاعی مانند سکون، غضب، ذکر، عزم، دهشت و ... جاندار انگاری می‌شود این آرایه هنری تر جلوه می‌کند. در بوستان سعدی از این آرایه نیز فراوان دیده می‌شود، مواردی از آن همه را باز می‌بینیم:

غضب دست درخون درویش داشت	ولیکن سکون دست در پیش داشت (ب: ۳۶۶)
کجا ذکر گنجد در انبان آرزو	به سختی نفس می‌کند پا دراز (ب: ۲۷۲۳)
چو عزمش برآهیخت شمشیر بیم	به معجز می‌مان قمر زد دو نیم (ب: ۷۳)
چشبها نشستم در این سیر گم	که دهشت گرفت آستینم که قم (ب: ۴۷)
ابو بکر سعد، آن که دست نوال	نهد همتش بر دهان سؤال (ب: ۱۴۶۵)
اگر تشنه‌مانی ز سختی مجوش	کوه سقای ابر آرد به دوش (ب: ۳۳۷۹)
به میخانه در سنگ بر دن زدند	کدو را نشانند و گردن زدند
خم آبستن خمر نه ماهه بود	در آن فتنه دختر بینداخت زود
شکم تا به نافش دریدند مشک	قدح را بر او چشم خونی پر اشک...
عجب نیست بالسوعه گر شد خراب	که خورد اندر آن روز چندان شراب (ب: ۶۳-۲۱۵۵)

### ۲.۴. نتیجه‌گیری‌های هنری

در کتاب بوستان بجز به گزینی واژه‌ها و صور شاعرانه خیال، عوامل دیگری نیز هستند که با ایجاد رستاخیز در کلام سعدی، آن را انگیزنده و آفرورنده کرده‌اند.

یکی از آن‌ها، نتیجه‌گیری هنری در پایان حکایت‌ها و تمثیلات است. سعدی - به عنوان استاد مسلم سخن - برای افزایش تأثیر کلام خویش، داستان‌های اخلاقی را در لباسی از هنر به جلوه می‌آورد و با پایانی شایسته نتیجه‌نهایی را به شیوایی می‌آراید تا از این دیدگاه هم دلفریبی کند. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

در باب دوم (باب احسان) داستانی از حاتم طایی آمده است که چکیده آن حکایت چنین است:

یکی از پادشاهان مقتدر یمنی - در زمان حاتم طایی - برای گسترش نام خویش، دست به بذل و بخشش‌های بسیار می‌زند، اما هنگامی که احساس می‌کند، آوازه نام حاتم طایی در بخشندگی بیش از اوست یکی از زیردستان خود را برای کشتن حاتم گسیل می‌دارد، آن مرد به قصد کشتن حاتم روانه می‌شود:

بلاجوی، راه بنی طی گرفت	به کشتن جوانمرد را پی گرفت
جوانی به ره پیشباز آمدش	کز او بوی انسی فراز آمدش
نکو روی و دانا و شیرین زبان	بر خویش برد آن شبش میهمان
کرم کرد و غم خورد و پوزش نمود	بد اندیش را دل به نیکوی ربود
نهادش سحر بوسه بر دست و پای	که نزدیک ما چند روزی بیسای
بگفتا نیارم شد این جا مقیم	که در پیسش دارم مهمی عظیم

چو یاران یکدل بکوشم به جان  
 که دانم جوانمرد را پرده پوش  
 که فرخنده رای است و نیکو سیر؟  
 ندانم چه کین در میان خاسته است  
 همین چشم دارم زلف تو دوست  
 سر اینک جدا کن به تیغ از تنم  
 گزندت رسد یا شوی نا امید  
 جوان را برآمد خروش از نهاد  
 گهش خاک بوسید و گه پای و دست..

بگفت ار نهی با من اندر میان  
 به من دار، گفت ای جوانمرد، گوش  
 در این بوم حاتم، شناسی مگر  
 سرش پادشاه یمن خواسته است  
 گرم رهنمایی بدان جا که اوست  
 بخندید برنا که حاتم منم  
 نباید که چون صبح گردد سفید  
 چو حاتم به آزادگی سر نهاد  
 به خاک اندر افتاد و بر پای جست

تا آنجا که این شخص به نزد پادشاه یمن باز می‌گردد و هنگامی که او را به دلیل ناکامی در قتل حاتم بازخواست

می‌کند، می‌گوید:

به شمشیر احسان و فضلیم بکشت  
 شهنشاه ثنا گفت بر آل طی  
 که مهر است بر نام حاتم کرم..  
 (ب: ۱۴۴۶-۱۴۲۰)

مرا بار لطفش دوتا کرد پشت  
 بگفت آنچه دید از کرم های وی  
 فرستاده را داد مهوری درم

می بینیم که هنر نمایی سعدی در پایان داستان اوج می‌گیرد، بویژه مصراع " به شمشیر احسان و فضلیم بکشت" شایسته ترین پاسخ هنری است که سعدی بر زبان مردی نهاده است که خود در قصد کشتن حاتم بوده است. و البته هم‌نشینی دو واژه "مهر" در دو مصراع از بیت پایانی نیز بر حسن ختام داستان افزوده است.

حکایت دیگری در باب چهارم بوستان (در تواضع) است که همین ویژگی را دارد:

ز دریا بر آمد به دریند روم  
 نهادند رختش به جای عزیز  
 که خاشاک مسجد بیفشان و گرد  
 برون رفت و بازش نشان کس ندید  
 که پروای خدمت ندارد فقیر  
 که ناخوب کردی به رای تباه  
 که مردان ز خدمت به جایی رسند  
 که ای یار جان پرور دلفروز  
 من آلوده بودم در آن جای پاک  
 که پاکیزه به مسجد از خاک و خس..  
 (ب: ۹۸-۱۹۸۹)

جوانی خردمند پاکیزه بوم  
 در او فضل دیدند و عقل و تمیز  
 به عابدان گفت روزی به مرد  
 همان کاین سخن مرد رهرو شنید  
 بر آن حمل کردند یاران و پیر  
 دگر روز خادم گرفتش به راه  
 ندانستی ای کودک خود پسند  
 گریستن گرفت از سر صدق و سوز  
 نه گرد اندر آن بقعه دیدم نه خاک  
 گرفتم قدم لاجرم باز پس

همان گونه که دیده می‌شود دو بیت پایانی اوج این حکایت است که با آشنایی زدایی ویژه ای از داستان به خوبی گره‌گشایی کرده است و این نتیجه‌گیری هنری و حسن تعلیل بر تأثیر سخن بسیار افزوده است.

حکایت دیگری از باب چهارم بوستان را باز می‌خوانیم:

نبود آن زمان در میان حاصلی  
 که زر برفشاندی به رویش چو خاک  
 نکوهیدن آغاز کردش به سوی  
 پلنگان درنده صوف پوش  
 و گمر صیدی افتد چو سگ درجهند  
 که درخانه کمتر توان کرد صید..

طمع برد شوخی به صاحب‌دلی  
 کمربند و دستش تهی بود و پاک  
 برون تاخت خواهند خیره‌روی  
 که زنه‌ار از این کژدمان خموش  
 که چون گربه زانو به دل برنهند  
 سوی مسجد آورده دکان شید



گر انصاف خواهی نه از عقل کرد...  
 که سهل است از این صعبتر گو بگوی  
 از آنها که من دانم این صدیکی است...  
 کجا داندم عیب هفتاد سال؟  
 ز دوزخ نترسم که کارم نکوست  
 کسه پنداشت عیب من این است و بس  
 (ب: ۸۵-۲۲۵۸)

مریدی به شیخ این سخن نقل کرد  
 بخندید صاحبدل نیک خوی  
 هنوز آنچه گفت از بدم اندکی است  
 وی امسال پیوست با ما وصال  
 به محشر گواه گناهم گر اوست  
 ندیدم چنین نیک‌پندار کس

باز همان گونه که دیده می شود اوج داستان در بیت های پایانی است که پاسخ پیر صاحب‌دلان احتمالاً بر خلاف انتظار خواننده معمولی است.

حکایتی دیگر از باب ششم:

چپ و راست گردیده بر مشتری  
 که بستان و چون دست یابی بده  
 جوابی که بر دیده باید نوشت:  
 ولیکن مرا هست بر نی شکر  
 چو باشد تقاضای تلخ از پی‌اش (ب: ۸۴-۲۲۸۰)

یکی نی شکر داشت بر طیفری  
 به صاحب‌دلی گفت در کنج‌ده  
 بگفت آن خردمند زیبا سرشت  
 "تو را صبر بر من نباشد مگر  
 حلاوت ندارد شکر در نی‌اش

نتیجه گیری پایانی - بویژه تقابل واژه های صبر، شکر، حلاوت و تلخ بر حلاوت داستان افزوده است.

به حکایتی دیگر از باب چهارم می نگریم:

که دل‌ها ز شیرینی‌اش می بسوخت  
 بر او مشتری از مگس بیش‌تر  
 بخوردندی از دست او چون غسل  
 حسد بر سر روز با آزار او  
 غسل بر سر و سرکه بر ابروان  
 که ننشست بر انگبینش مگس  
 به دلتنگ‌رویی به کنجی نشست...  
 غسل تلخ باشد ترش روی را...  
 که اخلاق نیک آمده است از بهشت  
 چو سعدی زبان خوشت نیز نیست (ب: ۹۲-۲۱۷۹)

شکرخنده ای انگبین می فروخت  
 نباتی میان‌بسته چون نی شکر  
 گر او زهر برداشتی فی‌المثل  
 گرانی نظر کرد در کار او  
 دگر روز شد گرد گیتی دوان  
 بسی گشت فریاد خوان پیش‌وپس  
 شبانگه چو نقدش نیامد به دست  
 زنش گفت بازی‌کنان شوی را  
 به دوزخ برد مرد را خوی زشت  
 گرفتم که سیم و زرت چیز نیست

چنانکه این حکایت را بازنگری کنیم، می‌بینیم در بیت نخست "شکرخنده" در پیوند با انگبین و شیرینی بهترین صفتی است که برای مرد خوش‌خو انتخاب شده است و استعاره "نبات" در بیت دوم باز به همین دلیل استعاره‌ای شایسته و زیباست و نیز عبارت کنایی "سرکه بر ابروان"، در بیت پنجم، بهترین عبارتی است که در پیوند با واژه‌های دیگر و متناسب با فضای حکایت برای مرد بدخوی برگزیده شده است و...

در پایان چند تمثیل زیبا و حکایت کوتاه دیگر را که دارای همین ویژگی‌ها هستند باز می‌نگریم:

به شب در سر پارسایی شکست  
 بر سنگدل برد یک مشت سیم  
 تو را و مرا بر ببط و سرشکست  
 تو را به خواهد شد الا به سیم (ب: ۷-۲۴۲۴)

یکی بریطی در بغل داشت مست  
 چو روز آمد آن نیک‌مرد سلیم  
 که دوشینه معذور بودی و مست  
 مرا به شد آن زخم و برخاست بیم

بتابد به شب کرمکی چون چراغ  
 چه بودت که بیرون نیایی به روز

مگر دیده باشی که در باغ و راغ  
 یکی گفتش ای کرمک شب فرروز

ببین کاتشی کرمک خاک زاد  
که من روز و شب جز به صحرا نیام  
شنیدی که در روزگار قدیم  
مپنداری این قول معقول نیست

جواب از سر روشنائی چه داد:  
ولس پیش خورشید پیدا نیام (ب: ۶-۱۸۷۳)  
شدی سنگ در دست ابدال سیم  
چو قانع شدی سیم و سنگت یکی ست  
(ب: ۱۲-۲۸۱۱)

تمثیل زیبا:

نه چون خواهی آمد به شیراز در  
پس ای خاکسار گنه عن قریب  
بران از دو سرچشمه دیده جوی.  
بیا تا بر آریم دستی ز دل  
به فصل خزان در نبینی درخت  
برآرد تهی دستهای نیاز  
چو شاخ برهنه بر آریم دست  
یکی زهره خرج کردن نداشت  
شب و روز در بند زر بود و سیم  
بدانست روزی پسر در کمین  
ز خاکش برآورد و بر باد داد  
پدر زار و گریان همه شب نخفت  
زر از بهتر خوردن بود ای پدر

سر و تن بشویی ز گرد سفر  
سفر کرد خواهی به شهری غریب  
ور آلاشی داری از خود بشوی (ب: ۵۰-۳۷۴۸)  
که نتوان برآورد فردا ز گل  
که بی برگ ملاند ز سرمای سخت  
ز رحمت نگردد تهی دست باز...  
که بی برگ از این بیش نتوان نشست (ب: ۹-۳۹۰۳)  
زرش بود و یارای خوردن نداشت...  
زر و سیم در بند مگرد لثیم  
که ممسک کجا کرد زر در زمین  
شنیدم که سنگی در آنجا نهاد...  
پسر بامدادان بخندید و گفت:  
ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر... (ب: ۴۰-۱۵۳۱)

با اشاره به یکی دیگر از ویژگی‌های شعر سعدی این مقاله را به پایان می‌بریم و آن ویژگی، ساخت جمله‌های کوتاه و تراکم افعال در یک بیت است، که خود گونه‌ای از گونه‌های ایجاز در سخن است؛ نمونه:

بفرمود و جستند و بستند سخت  
قبا بست و چابک نوردید دست  
روان هر دوکس را فرستاد و خواند  
خور و پوش و بخشای و راحت رسان

به خواری فکندند در پای تخت (ب: ۸۸۰)  
قبایش دریدند و دستش شکست (ب: ۲۷۹۲)  
به هیبت نشست و به حرمت نشاند (ب: ۳۸۵۳)  
نگه می چه داری ز بهر کسان (ب: ۱۲۲۷)

### ۳. نتیجه

چنانچه از منظر زیبایی‌شناسی، نگاهی باریک‌بینانه به زیبایی‌های لفظی و شگردهای شاعرانه سعدی، در بوستان بیفکنیم، به روشنی در می‌یابیم که او در این کتاب گران‌سنگ، افزون بر آنکه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را، به شیرینی، باز نموده است، کلام خود را نیز با آرایه‌های مناسب، به شیوایی و فریبایی، آراسته و با ترفندهای شایسته ادبی، در سخن خود رستخیز ادبی برپا کرده است. اما زبان ساده و روان سعدی، آن‌گونه کمال یافته که آرایه‌های ادبی را زیر سایه خود درآورده و از خودنمایی آنها پیش‌گیری کرده است. از همین روی است که ویژگی "سهل ممتنع" برای سخن سعدی، آوازه جاودانه یافته است.

## یادداشتها

۱. در نوشته های زیر رویکرد یک سویه به معانی بلند اخلاقی و اجتماعی سعدی و نادیده ماندن زیبایی های ادبی، آشکارا، دیده می شود:
- اندیشه های اجتماعی سعدی، علی محمد حاضری، رشد ادب فارسی، شماره ۱، بهار ۱۳۶۴، صص ۲۴ تا ۳۲، طرح مسائل اجتماعی در گلستان و بوستان و بحث در باره تناقضات فکری سعدی.
- برحکمت سعدی نتوان خرده گرفتن، احمد بهمنیار، سعدی نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ خوردکار و ایران، اسفند ۱۳۱۶، صص ۳۳ تا ۴۰.
- پند آموزی سعدی در تربیت دینی و ادب اجتماعی، محمد شریف چودهری، نامه پارسی، سال اول، شماره دوم، پاییز ۱۳۷۵، صص ۵۶ تا ۸۸.
- تعهد و مسئولیت در شعر سعدی، سید محمد ترابی، روزنامه کیهان، پنجشنبه ۲۹ آذر، ۱۳۶۳، صص ۶ و ۷.
- جمعیت در آثار شیخ سعدی علیه الرحمه، ارژنگ امیر خسروی، فصلنامه علمی پژوهشی جمعیت، دوره اول، شماره ۳ و ۴ و ۵ و ۶، بهار ۱۳۷۲، صص ۳۱ تا ۵۵ و ۹ تا ۱۹.
- جهان بینی در نظر سعدی، محمد جناب زاده، سالنامه کشور ایران، سال بیست و هشتم، ۱۳۵۲.
- جهان بینی سعدی، مجید یکتایی، مقالاتی در باره زندگی و شعر سعدی، به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۲، صص ۳۹۶ تا ۴۰۵.
- چند نظر تربیتی و اخلاقی و مذهبی سعدی، بدیع الله دبیر نژاد، ذکر جمیل سعدی، ج ۲، کمیسیون ملی یونسکو و وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۴۱ تا ۵۱.
- در بوستان ادب فارسی، ذکر جمیل سعدی (۳)، امیر اسماعیل آذر، مجله پلیس انقلاب، سال ششم، شماره های شصت و نهم و هفتادم، آبان و آذر ۱۳۶۶، ص ۶۶.
- سعدی آموزگار قرون، محمد علی امامی، ذکر جمیل سعدی، ج ۱، کمیسیون ملی یونسکو و وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۱۲۵ تا ۱۴۶.
- سعدی معلم اخلاق، دکتر رضا مصطفوی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره اول، شماره یک، بهار ۱۳۶۹، صص ۱۲۴ تا ۱۴۹.
- سعدی و امور اجتماعی، دکتر رضا شعبانی، ذکر جمیل سعدی، ج ۲، صص ۳۴۱ تا ۳۶۳.
- سعدی و فرهنگ مردم، دکتر محمد مهدی ناصح، ذکر جمیل سعدی، ج ۳، صص ۲۴۳ تا ۲۷۴.
- سعدی و فلسفه زندگی، حیدر رقابی، ذکر جمیل سعدی، ج ۲، صص ۱۳۲ تا ۱۶۲.
- عدالت در بوستان سعدی، دکتر محمد علوی مقدم، ذکر جمیل سعدی، ج ۳، صص ۵۷ تا ۹۱.
- گردشی در بوستان، حبیب یغمایی، آموزش و پرورش، سال چهاردهم، شماره دهم، دی ۱۳۲۳، صص ۵۲۵ و ۵۲۶.
- آیین مدیریت از نظر سعدی، منوچهر مظفریان، ذکر جمیل سعدی، ج ۳، صص ۲۲۹ تا ۲۴۱.
- تعلیم و تربیت از دیدگاه سعدی، محمد کریم آزادی، راهگشا، ۱۳۷۳.
- تعلیم و تربیت در نظر سعدی، محمد جناب زاده، چاپخانه سیروس، مهر ۱۳۱۷.
- حکمت سعدی، کیخسرو هخامنشی، امیر کبیر، ۱۳۵۵.
۲. نوشته های زیر از معدود نوشته هایی هستند که آرایه ها و زیبایی های ادبی آثار سعدی را به کوتاهی بررسی و گزارش کرده اند:
- اصول زیبایی شناسی شعر و هنر... فضل الله رضا، نگین، سال یازدهم، شماره ۱۳۲، سی و یکم اردیبهشت، ۱۳۵۵، صص ۳ تا ۱۱ و ۵۸ تا ۶۰ (از بوستان مثالی ندارد).
- تعمیم صنعت طباق یا استفاده از عکس و نقض و تقارن در شعر سعدی، عبدالکریم سروش، ذکر جمیل سعدی، ج ۲، صص ۲۵۷ تا ۲۶۵.

- حد همین است ...، محمد حقوقی، کلک، شماره ۶۸ تا ۷۰، آبان تا دی ۱۳۷۴، صص ۲۶۱ تا ۲۸۶. (بیشتر در باره زیبایی غزلیات است).
- سعدیا خوش تر از حدیث تو نیست، مهدی الماسی، نشریه رشد جوان، بهمن ۱۳۷۴، صص ۱۲ تا ۱۶. (از بوستان مثالی ندارد).
- که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست، دکتر غلامحسین یوسفی، کتاب چشمه روشن، انتشارات علمی، ۱۳۷۰. (چاپ سوم)، صص ۲۴۷ تا ۲۵۸. (در باره یک غزل از سعدی است).
- نقش واژه ها و ترکیبات در آثار سعدی، دکتر محمود نشاط، مجموعه مقالات نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، به کوشش غلامرضا ستوده، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، صص ۱۴۶ تا ۱۷۰.
- همچنین است کتاب های زیر:
- مقایسه سعدی و حافظ از نظر غزل سرایی و سبک، صدر حاج سید جوادی، چاپ نور، ۱۳۳۲، صص ۶۷ تا ۸۰.
- قلمرو سعدی، علی دشتی، انتشارات کیهان، ۱۳۳۸، صص ۲ تا ۵۹ و ۲۵۰ تا ۳۰۰ و ۳۳۰ تا ۳۵۰.
- سعدی شناسی، دکتر امیر اسماعیل آذر، نشر میترا، ۱۳۷۵، صص ۱۴۰ تا ۲۹۰.
- سعدی، ضیاء موحد، طرح نو، ۱۳۷۳، فصل ششم (صص ۱۱۵ تا ۱۸۰).
- تکوین غزل و نقش سعدی، دکتر محمود عبادیان، انتشارات هوش و ابتکار، ۱۳۷۲، صص ۱۰۳ تا ۱۳۰.
۳. برای آگاهی بیشتر از جایگاه سعدی در غرب، رجوع شود به کتاب سلسله موی دوست، کاووس حسن لی، انتشارات هفت اورنگ، ۱۳۷۸، صص ۴۵۸ تا ۶۳۰.
۴. بیت های شاهد و نشانی آن ها از بوستان، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی است.
۵. اشاره است به سخن حبیب یغمایی که گفته است: کتاب بوستان صرفاً اخلاقی است. رک. گردشی در بوستان، حبیب یغمایی، آموزش و پرورش، سال چهاردهم، شماره دهم، دی ۱۳۲۳، ص ۵۲۵.

### منابع

- سعدی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۷۵). بوستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، (چاپ پنجم).
- حسن لی، کاووس. (۱۳۸۰). فرهنگ سعدی پژوهی، شیراز: انتشارات بنیاد فارس شناسی و مرکز سعدی شناسی.
- حسن لی، کاووس. (۱۳۷۸). سلسله موی دوست، تهران: انتشارات هفت اورنگ.